کنستابل و امپرسیونیستها

بقلم : رونالدالی
موزه‌دار گالری تیت – لندن

اصل این مقاله و تصاویر آن را وابسته محترم
مطبوعاتی سفارت انگلستان دراختیارمجله گذاشته است .

کشف زیبائیهای دست نخوردهٔ طبیعت در اواخر قرن هجده و اوایل قرن نوزدهم میلادی تا حدود زیادی مرهون شاعران ونقاشان انگلیسی این‌عهد است . درهمین‌اوان بودکه «وردزورث» شاعرانگلیسی قیود تصنعی شعررا که دست وپای شاعرقرن هجدهمی را میبست درهم شکست وبگفتگوی عادی مردم زمانه روی آورد و صحنه‌های غریب ماندهٔ زندگی روستائیان را موضوع شعر خود قرار داد. کنستابل نقاش انگلیسی نیز در همین دوران خودرا از شر قواعد خشك متداول میان منظره‌سازان گذشته رها ساخت وکوشید تاپس‌از آشنائی کامل باطبیعت منظره سازی‌کند . یعنی باامانت‌کامل آنچه راکه طبیعت عرضه میداشت طرح‌کند بی‌اینکه طبیعت را ازشکل اصلی‌خود برگرداند یا اشیاء طبیعی رابانظم‌ودخالت‌دست‌آدمی‌بیاراید. پدرکنستابل‌آسیابانی‌بوددر«سافوك»

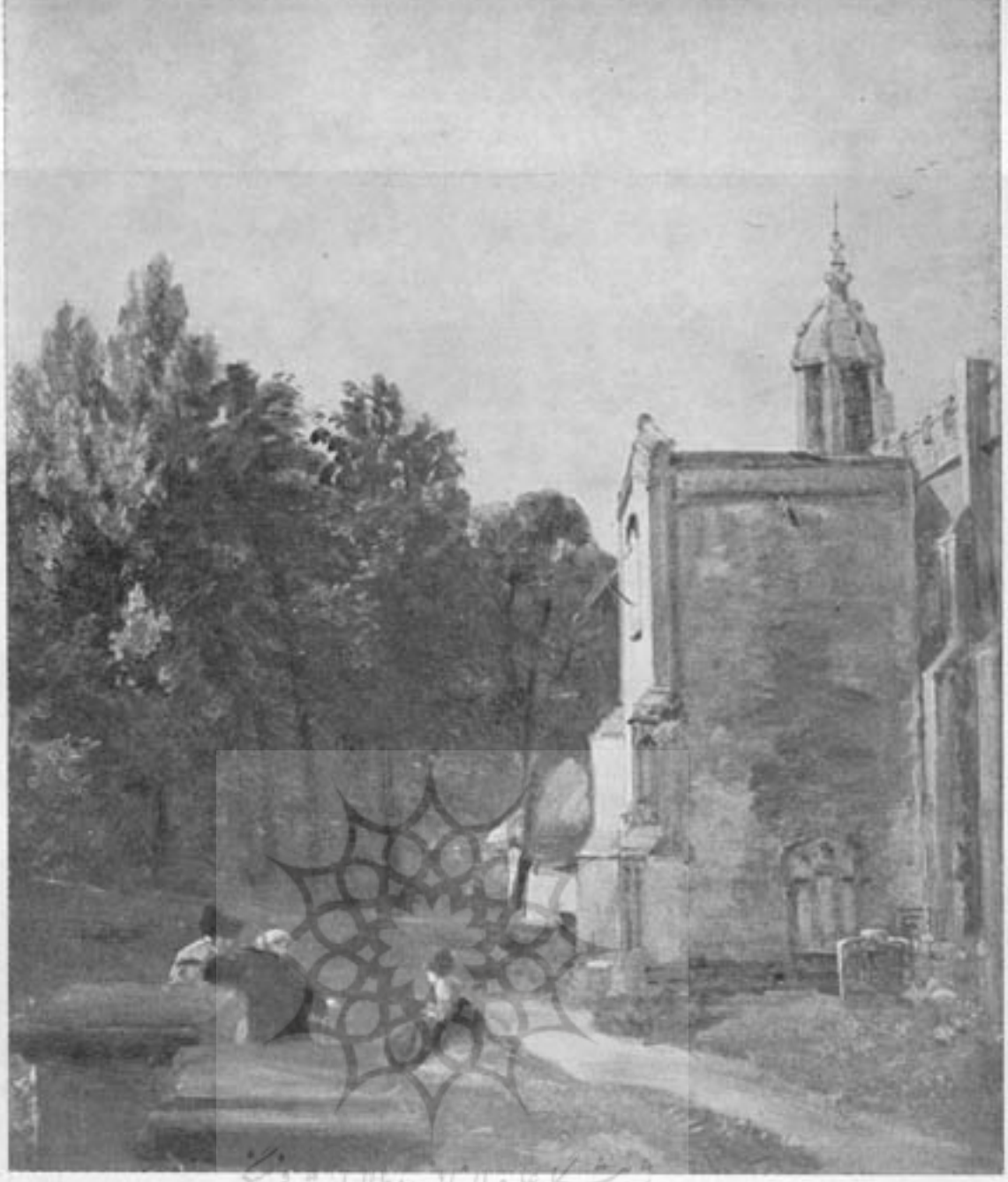

جان‌کستابل - کلیسا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ازنواحی شرقی انگلستان ـ ونقاش‌هم دراین کنارهٔ شرقی بود که با مزارع و رودخانه ها و آسیابها وخانه‌های روستائی پنهان شده درمیان داورودرخت آشنائی یافت وبا افق نزدیك وآسمان پرازابرهای بادبان افراشته وبوزش هربادی رقصان ـ مأنوس شد. چندانکه‌توانست‌بکمك تابلوهای رنگ‌وروغن خود از ابرها حتی‌جهت حرکت بادها وموقعیت زمانی‌تابلوهای خودرا نیزنشان بدهد . غالب تابلوهای این نقاش مستقیماً ازروی طبیعت وبا سرعتی ورای عادت کشیده شده است . همین طرحهای سریع بعدها اساس آثاربزرگ اوشدکه درکارگاه میکشید ـ وهرچندکمپوزیسیون عالی این‌آثار بعدی باابعاد بزرگ از برجسته‌ترین آثار نقاش است اما میتوان گفت‌که دراغلب‌آنهاآن‌درخشش‌حیات‌که درطرحهای سریع اولیه‌اش دیده میشد ازدست رفته‌است .

آثارکنستابل در۱۸۲۰بفرانسه‌آورده شد تا در۱۸۲٤ با تابلوهائی از«کاپلی‌فیلدینگ» بنمایش

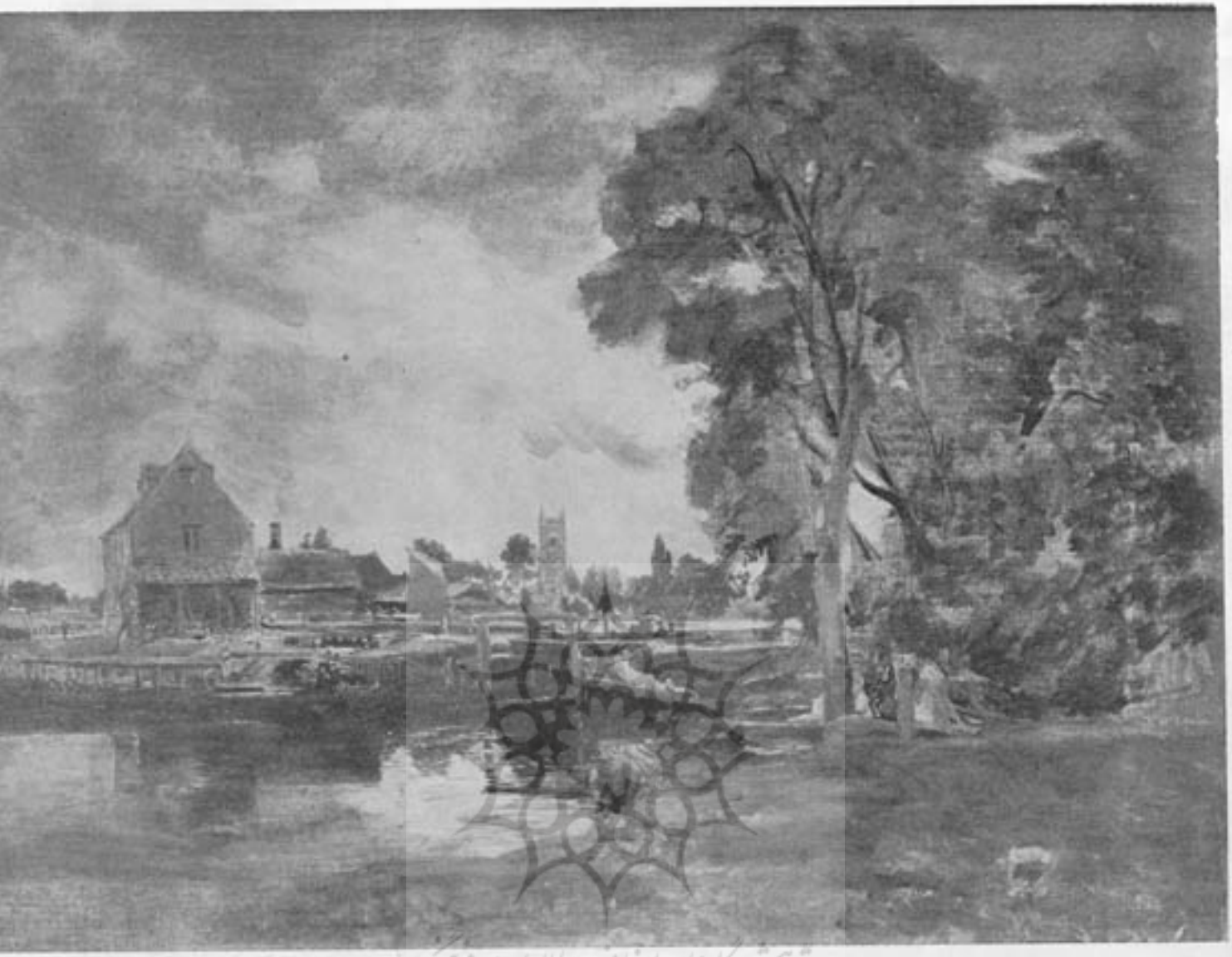

جان‌کستابل - آسیاب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گذارده شود . واین‌دورانی بودکه‌نقاشان فرانسوی هنوزعادت‌نداشتندکه چنین‌مستقیم بطبیعت‌بنگرند. درست درهمین‌اوان بودکه «دولاکروا» نقاش‌زمان انقلاب فرانسه زمینهٔ تابلوی معروف خود «قتل‌عام شیو» را ازنو ساخت . وباز همین جنبش‌ها بودکه موجب تأسیس مکتب «باربیزون» درنقاشی فرانسه گشت‌که امثال «تئودور روسو» - و « میریه » - و «کورو» ودیگران را باخود همراه داشته است . منظره سازی‌که تا این زمان درفرانسه چندان مهم نبود و بپای تصویرسازی نمیرسید ازنو بشکفتگی رونهاد ونقاشان ازاین پس بودکه از هوای‌گرفته وتاریك‌کارگاههای خود به‌بیابانها ومزارع وجنگلها پناه بردند . و برآن شدندکه طبیعت را از نزدیك ببینند و باصطلاح خویش آنرا بدقت لمس‌کنند و تأثیرنور و تغییرات جوی را همانگونه‌که نمای اشیاء را دگرگون میکند در کارهای خود نشان بدهند .

این مکتب جدید ضمناً ازمکتب منظره سازان

هلندی قرن هفدهم نیز تأثیر پذیرفته بود ، گرچه درمورد مشاهدهٔمستقیم‌طبیعت ازآن‌پیشتر نرفته‌بود.

هرچند ترنر در سال ۱۸۰۷ چند طرح رنگ وروغن مستقیماً ازروی طبیعت‌کشیده اما آثارعمدهٔ خود را درکارگاه خود از روی طرحهای آبرنگ وبکمك حافظهٔ بصری‌نیرومندی‌که داشت تمام‌کرده است . کنستابل شیفتهٔ نقاشی مناظر تابستان بهنگام ظهر بود . و ترنر مناظر مربوط به طوفان و بوران وکشتی‌شکستگان وطلوع وغروب‌آفتاب را ترجیح میداد . وازهمه مهمتربتأثیرات جوی وبازیهای نور بر سطح مواج دریا که بعدها موضوع محبوب امپرسیونیستهاشد علاقه‌داشت . ترنردر۱۸۱۹سفری بایتالیاکرد ونتیجهٔ این سفر ترجیح رنگهای روشن بررنگهای تیره‌بود درآثارجدیدش . ترنر ازآن‌پس رنگهای خام را نیز درنقاشی آزمود . از سایه‌های تند احترازکرد وتضاد را با قراردادن رنگهای سرد در برابر رنگهای گرم نشان داد . بعضی ازآثارآخر عمر ترنر برمتن سفید نقش شده‌است و بعید نیست که امپرسیونیست‌ها درکارهای خود ازاین تکنیك الهام‌گرفته‌باشند. طرحهای‌ناتمام‌ترنرازامپرسیونیسم هم قدمی فراترنهاده است و شاید بتوان این آثار اخیر را پیش‌درآمد طرحهای مجرد نقاشیهای قرن نوزدهم دانست .

برخی ازمنقدان هنری معتقدند (وازآن‌جمله «وینفورد ـ دیوهرست» درکتاب خود بنام«نقاشی امپرسیونیست » منتشر شده در سال ۱۹۰٤) کـه امپرسیونیسم ریشه‌های اولیهٔ خودرا در میان آثار نقاشان انگلیسی باید بجوید . این مطلب اگر هم کاملا درست نباشد اما دراین شکی نیست‌که تأثیر کنستابل‌برنقاشان مکتب‌باربیزون فراوان‌بوده‌است. وهمین نقاشان بودندکه منظره سازی را احیاکردند که خود منجر بایجاد امپرسیونیسم گشت . اما اینکه آیا ترنر یاکنستابل دراین تکوین امپرسیونیسم تاچه حد تأثیر داشته‌اند خود مطلب دیگری است . قدر مسلم اینست که « مونه » و « پیسارو » ـ نقاشان فرانسوی ـ وقتی در سال ۱ ـ ۱۸۷۰ از انگلستان دیدارکردند سری هم بموزه‌های لندن زدند وآثار منظره سازان انگلیسی را مشاهده‌کردند اما اینکه دراثر این مطالعه تغییری هم دردید هنری آنها رخ داده‌باشد بعید بنظرمیرسد . آنچه قطعی‌است اینکه این دو نقاش از دیدار مشابهاتی میان آثـار خود

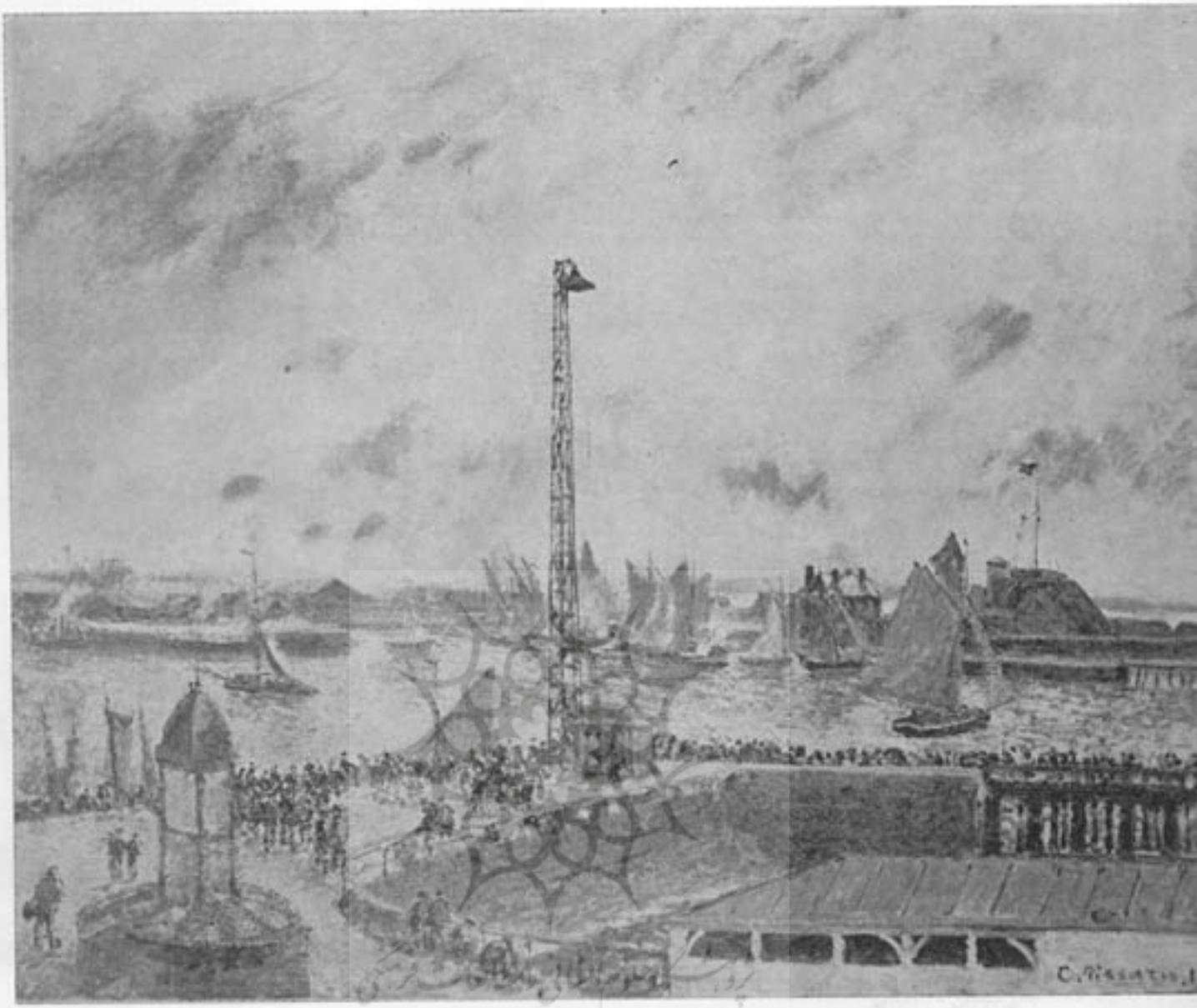

کامیل پیسارو - بندر لوهاور

وهمکاران انگلیسی خویش خشنود شده‌اند وبادامهٔ راهی‌که درپیش گرفته بوده‌اند تشویق گشته‌انـد . خود پیسارو دراین باره مینویسد : «کنستابل وترنر» هرچند بما چیزهائی آموختند اما ازآثارشان برمیآید که وقوفی به‌تجزیه وتحلیل سایه نداشته‌اند . سایه در نقاشی ترنر تنهـا برای ایجاد تأثیر بکار رفته است و منحصراً عبارتست ازفقدان نور . »

باوجود مهارت کنستابل درایجاد تأثیرات وتأثرات آنی- این نقاش دربکاربردن سایه‌وروشن هرگزپای امپرسیونیستهای‌فرانسوی نمیرسد. نور درتابلوهای او گوئی ازظلمت درآمده است وچنین مینمایدکه نقاش نوررا برشکلهای مورد نظرخویش بعمد تاباندهاست تا آنهارا برجسته

کلودمونه ـ ساحل تروویل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بنمایاند . آثارآخر عمرترنر ازاین نظر برآثارکنستابل مرجحند . چراکه‌همه غرق درنوروروشنائی‌اند . نوری‌که ازمیان مه درآمده است نه ازمیانِ ظلمات . نوری‌که ازآسمان تافته‌است وآثار «کلودمونه» را بیاد میآورد . وازکجاکه «مونه» وقتی درسالهای ۱۸۹۹و۱۹۰۴ بلندن‌آمد وآثاراخیرترنررا دید ـ تأییدی برای‌کارهای خود نیافته باشد ؟ حتی‌شایدبتوانیم بگوئیم‌که تأثیری هم از آنهاگرفته است . درست است‌که خود مونه ـ دربارهٔ ترنر مینویسد : «کارهـای او نظرم را نگرفت از بس خیال‌انگیز ورمانتیك بود . » اما آیا مونه ـ «قلعهٔ نورهام درطلوع‌آفتاب» اثر ترنررا هم نپسندیده است ؟

بااینهمه قدر «مونه» را بعنوان نقاشی‌زبردست وپیشرو وبوجودآورندهٔ نهضتی‌بزرگ درهنر نقاشی‌باحترام میشناسیم. ومعترفیم‌که تجزیه وتحلیل نیمه‌علمی‌اوازمقولهٔ نوروتأثیرات‌بصری قدم‌بزرگی بوده است‌که ترنر ازآن آگاهی نداشت ـ ترنرکه‌بطورکلی نقاشی بود رمانتیك و شاعرپیشه .